



معرفی اجمالی سرگذشت جمال‌الدین عبدالرزاق

(۳)

(دنباله شماره چهارم سال سوم)

ج- نكوهش از مردم اصفهان

از مقوله سخنانی که در عرف و اصطلاح ارباب ادب «شهر آشوب»^۱ و «شهر انگیز» و «عالم آشوب» نامیده میشود و شاعران صمن آن به نكوهش شهر و سرزنش مردم آن پرداخته‌اند در دیوان اشعار جمال در مورد اصفهان فراوان می‌یابیم و می‌خوانیم. این قبیل اشعار علاوه بر جنبه تفنن و طبع آزمایی و صفای قریحه جمال‌الدین عبدالرزاق، از نظر اجتماعی و مطالعه اوضاع و احوال و شناخت مردم اصفهان که او در میان آن‌ها زندگی کرده است، نیز کمال اهمیت را دارد و عبارت دیگر این اشعار جام تجلی صفات مردم عصر او و نمودار روحیات عمومی و اجتماعی مردمی است که شاعر در میان آن‌ها بسر برده است. او از مردم زمانه با تعبیر «سگ صفتان آدمی صورت» یاد می‌کند و سخنان مردم عصر خود را عاری از حقیقت و یکسره مجاز می‌داند و احتراز از آن‌ها را اولاً می‌شناسد.

زین سگ صفتان آدمی صورت اولی‌تر احتراز می‌بینم

هم وعده شان خلاف می‌یابم هم گفته شان مجاز می‌بینم^۲

او همچنین از بزرگان عصر با عبارت «خواجگان دون‌همت»^۳ یاد کرده است. تردید نیست که در این قبیل اشعار، لطافت طبع و آزرده‌گی خاطر شاعر با اغراق شاعرانه بهم

* آقای دکتر محمد دامادی استادیار پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.

آمیخته است و این اشعار نمی‌تواند تصویری دقیق از واقعیت خارجی باشد اما آزرده‌گی و دلتنگی او از مشاهدهٔ اوضاع و احوال شهر تاریخی اصفهان بعدی است که او در برخی از اشعار خویش، خود را به یونس و بیژن و روزگار را به ماهی و اصفهان را به چاه بیژن تشبیه کرده است:

دهر ماهی و من در او یونس
اصفهان چاه و من در او بیژن
گر بخدمت ملامتست از دوست
ور بگیریم شامت از دشمن^۴

او همچنین خود را در مظلوم بودن به «مصحف در خانهٔ زندیق» و در محرومیت به «اسکندر محروم از آب حیات» تشبیه کرده است:

مظلوم چون به خانهٔ زندیق مصحفم^۵
محروم چون ز چشمهٔ حیوان سکندر^۶

از مطالعهٔ سرگذشت مردم اصفهان در طی تاریخ نیز چنین برمی‌آید که یکی از خاصیت‌های این محدودهٔ جغرافیایی اینست که «هم مؤمنان دیندار حقیقی که سرمشق و اسوهٔ اهل ایمان و اخلاص واقع شده‌اند و هم ملحدان سرسخت که پیشوای ارباب الحاد و انکار بوده‌اند، هر دو را در خود بحد کمال پرورش داده است: فریق فی الجنة و فریق فی السعیر!، و اصفهان در تمام طول تاریخ پرفراز و نشیب خود میدان جنگ عقاید و افکار متضاد و مهد پرورش دو فرقهٔ متباین و متناقض بوده است.^۷ جمال از اصفهان و اصفهانیان شکایت‌های بلیغ دارد و جای به جای دردییوان او به اشعاری برمی‌خوریم که از این نکته پرده برمی‌دارد. او خود را در زادگاهش ضایع و تباه حس می‌کند و در مقام تشبیه احوال خویشتن چنین شکوه برمی‌دارد:

چو در درقعر دریا گشته مهمل
چو زر در خاک معدن مانده ضایع^۸

ضایع اندر وطن خویش چنانک
مشک در ناله و در در صدقم^۹
او در ذم زادبوم خود اشعار فراوان دارد که در فقرات متعدد از دیوان وی ثبت افتاده است.^{۱۰} با این همه شعر که او را در سرزنش مردم اصفهانست در یکی از اشعار خود، بمناسبت اصفهان را «خیر البقاع» نامیده است:

همچنان کز یمن کعبه، مکه شد خیر البلاد
شد زفر مسند تو اصفهان خیر البقاع^{۱۱}

او در یکی دیگر از اشعار خود چنین اظهار دلتنگی می‌کند:

زاد مرا خاک سپاهان و لیک
خوی ندارد که پسر پرورد

گرچه شرر زاید از آتش همی
نیست بر آتش که شرر پرورد^{۱۲}

با این وصف حب وطن و علاقهٔ جمال به زادبوم خود اصفهان را از جوابی که به

مجیرالدین بیلقانی داده است می‌توان دریافت.^{۱۳}

۵- وضع عمومی شعر و شاعری در عصر جمال

از نظر جمال معیارهای نقد و موازین شناخت شعر در روزگار وی دستخوش تشویش است و محل تردید و نامعتبر.

چون نیست هیچ ممیز، قصور عقل چه نقص؟
چون نیست هیچ سخندان، و فور فضل چه سود؟^{۱۴}

حسود کوشد تا فضل من بیوشد لیک
کجا تواند خورشید را به گل اندود^{۱۵}
چون نیست سخن شناس در دهر
پس زین غرر و درر چه خیزد؟
در جلوه بنات فکر ما را
زین مثنی کور و کر چه خیزد؟^{۱۶}

عجب تر آن که گروهی ز فضل و دانش دور
زمن کنند به هر ساعت امتحان سخن
کشیده دست برون ز آمتین دعوی و هیچ
هنوز پای نبرده بر آستان سخن^{۱۷}
او از شاعر نمایان عصر خود با عبارت «رهزنان معنی دزد» یاد کرده است:
کناره گیرم ازین رهزنان معنی دزد
که تعبیه است مرا عقد در لسان سخن^{۱۸}
هنرمند و شاعر در روزگار جمال محروم است. اما مدعیان شعر و هنر بر خوردار و میدان دار و گستاخ و خودنما:

هر کجا بینی هنرمندی که هست
گوش گردون پر گهر ز انشای او
از میان موج خون آید برون
نکته‌های نغز جان افزای او
تیره تر از پار مر امسال وی
بدتر از امروز مر فردای او
وای آن کودر هنر سعیی ببرد
وای آن مسکین حقیقت، وای او
هر که او را هست معنی کمترک
بیش بینم لاف ما و مای او
ماکیان را از برای خایه‌پی
بنگر آن آشوب و آن غوغای او
وانگهی می بین صدف را گشته گنگ
پیش چندین لؤلؤ لالای او

سر هر با هنری زیر پی بی خردی
پای هر بی خردی بر سر انجم بینی^{۱۹}

۶- سبک اشعار جمال الدین عبدالرزاق

جمال الدین عبدالرزاق، از پیشروان سبک عراقی در شعر فارسی است. او اعتقاد دارد

اگرچه خراسان گاهواره زبان دری و خاستگاه شعر و ادب فارسی است ولسی اشعار سبک عراقی، لطیف‌تر از سبک خراسانی است:

هر چند منبع است خراسان و شاعران
این جاسخن لطیف‌تر آید از آن که مشگ
خوش دم‌ترست این جا از تبت و ختا^{۲۰}
پیوسته کرده‌اند بدین قوم اقتدا
جمال مبتکر برخی از معانی و مضامین کاملاً تازه است که سبک عراقی را از سبک خراسانی امتیاز می‌بخشد. او قصیده را در سبک عراقی به شیوایی و استحکام خاصی سروده است. نامه منظوم او به خاقانی شروانی با مطلع:

کیست که پیغام من به شهر شروان برد
یک سخن از من بدان مرد سخن‌دان برد^{۲۱}
در حقیقت مراننامه شاعر سبک عراقی است. او در این قصیده اعتقاد دارد که قلمرو حقیقی شعر در قرن ششم، سرزمین عراق (= مناطق غیر از خراسان مانند مرکز و جنوب و غرب ایران) است و بس. از نظر گاه او گویندگان سبک عراقی بر غنا و عمق و معنی و محتوی شعر فارسی افزوده‌اند:

تحنه فرستی ز شعر، سوی عراق اینت جهل
مردنماند از عراق؟ فضل نماند از جهان؟
هیچ کس از زیر کی زیره به کرمان برد؟
که دعوی چون تویی سرسوی کیوان برد؟
عراق آن جای نیست که هر کس از بیتکی
هنوز گویندگان هستند اندر عراق
ز بهر دعوی دراو مجال طیان برد
که قوه ناطقه مدد از ایشان برد
یکی از ایشان منم که چون کنم رای نظام
منم که تا جای من خاک سپاهان بود
سجده بر طبع من روان حسان برد
خرد پی توتیا خاک سپاهان برد
چو گیرم اندر بنان کلک پی شاعری
عطارد از شرم من سر به گریبان برد^{۲۲}
و در جای دیگر از اشعار گفته است:

عیب خود بیش از این نمیدانم
ورنه شاید به گاه نظم سخن
کز عراقم نه از خراسانم
او در ادای معانی بر رعایت ایجاز کلام معتقد است. «از سخن آن به که باشد در لباس اختصار^{۲۳}» و این اعتقاد او حاصل تجربه مکرر اوست:

بسی بگفتم و یک حرف کس قبول نکرد
او معتقد به اطناب نیست:
دراز گشت سخن چند در ددل گویم
چون نیست مستعمی پس چه فایده ز اطناب^{۲۴}
مسئلات در معنی و لفظ نیز از اختصاصات شعر اوست:

گویند کز زبانم، کج باش گوزبان
چون هست در معانی و در لفظ استو^{۲۵}

شیوه شاعری جمال را از زبان او باید شنید که معتقد است الفاظ با معانی در اشعار او مناسب است. و مطالع با مقاطع و اوزان و قوافی اشعار او هم آهنگ است:

ز نظم خوب من زیب دواوین
مناسب لفظ‌هایش بسا معانی
ز فر مدح تو قرطه مسامح
قوافی‌ها درست و وزن چابک
مجانس هم مطالع بسا مقاطع
معانی کامل و الفاظ جامع^{۲۸}

جمال همچنین در اشعار خود، از سخن ستایش بعمل آورده است:

معشوقه دلگشا سخن دان
به ترخلف از جهان سخن خاست
از دلبر سیم بر چه خیزد
از دختر و از پسر چه خیزد^{۲۹}

او همچنین خود را «شرف سخن» و «لطف جهان» نامیده است:

منم آن کس که سخن را شرفم
منم آن کس که جهان را لطفم^{۳۰}

و در جای دیگر سخن خود را درروانی به آب تشبیه کرده است:

قدر من گریو خاك پست افتاد
سخن من به لطف آب شده است^{۳۱}

قدرت تصویر و تجسم جمال را در بیان مضامینی که یکی از عناصر اصلی تشکیل دهنده شعر اوست برای مثال می‌توان از مطالعه قصایدی که در توصیف قیامت و حشر و نشر ساخته،^{۳۲} و یا درباره قحطی اصفهان پرداخته،^{۳۳} دریافت وارج نهاد. همچنین توانایی طبع او را در پرداختن قصاید مدحی طولانی محض مثال از قصیده‌یی که باردیف آتش در ستایش رکن‌الدین مسعود^{۳۴} ساخته و ضمن آن به مقایسه اشعار خود با قصاید سید حسن غزنوی^{۳۵} ورشیدالدین و طواط^{۳۶} پرداخته و در پایان آن گفته است:

بر آن نهاد که گفتند اشرف و طواط
از این نمط دو قصیده ردیفشان آتش

ز نظم بنده هنوز این قصیده معلومست
که تا به حشر رند این دو داستان آتش^{۳۷}
از برخی ابیات قصایدی که جمال در مدح اردشیر بن حسن اسپهبد مازندران دارد، چنین برمی‌آید که از لقب «سیدالشعرا» یافته است و گویا وی را به درگاه خود فرا خوانده است و شاعر در اخذ تصمیم برای اقامت یا حرکت به درگاه وی، گرفتار تردید گردیده است:

ز فر نام تو لفظ رهی قلاده چرخ
ز مدح تو لقب بنده سیدالشعرا^{۳۸}

عشق ثنایت مرا کرد امیر سخن
صیت سخایت مرا خواند بیرون ز اصفهان
حرص همی گفتم خیز راه سپهرین و هین
عقل همی گفتم باش پرده مدرهان و هان^{۳۹}

۱- مدح و ذم که شعرا اهل شهر را کنند، برای اطلاع از تفصیل اصطلاح «شهر آشوب» و آشنایی با کیفیت سرودن آن اجمالا به کتاب «سبک خراسانی در شعر فارسی» تألیف آقای دکتر محمد جعفر محجوب ص ۶۹۹ - ۶۷۷ مراجعه کنید

۲- دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق ص ۲۵۱

۳- » » » ص ۵۷

آ. از این خواجگان دون همت کاب ازادبارشان سراب شده است ص ۵۷

این چنین خواجگان دون همت که همی نام گفت نتوانم ص ۲۵۸

۴- دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق ص ۲۸۸

۵- این بیت جمال‌الدین عبدالرزاق تناسب تام دارد با ابیاتی که در کتاب «وفیات الاعیان» منسوب به ابو محمد عبدالوهاب ابن علی ثعلبی بغدادی آمده است،

بغداد دار لاهل المال طيبة وللمقاليس دار الضنك والضيق

ظلمت حیران امشی فی ازقتها کانتی مصحف فی بیت زندیق

«وفیات الاعیان ص ۳۸۷ و ۳۸۸»

۶- دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق ص ۲۴۳

۷- مقدمه دیوان طرب ص ۲۳۴ به قلم استاد جلال‌الدین همایی

۸- دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق ص ۲۱۲

۹- دیوان » » ص ۲۴۶

۱۰- دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق ص ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹

۱۱- دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق ص ۲۰۸ ۱۲- دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق ص ۳۹۸

۱۳- » » » ص ۴۰۱ و ۴۰۰ ۱۴- » » » ص ۸۱

۱۵- » » » ص ۸۲ ۱۶- » » » ص ۱۵۰

۱۷- » » » ص ۲۹۹ ۱۸- » » » ص ۳۰۰

۱۹- » » » ص ۳۱۵، ۳۱۴ به یاد می‌آید شعر،

دارد صدف گهر به لب و دم نمی‌زند يك بيضه مرغ دارد و فریاد می‌کند .

۲۰- دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق ص ۲۰ ۲۱- دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق ص ۸۵

۲۲- » » » ص ۸۶ ۲۳- » » » ص ۲۵۷

۲۴- » » » ص ۱۶۸ ۲۵- » » » ص ۲۹۴

۲۶- » » » ص ۴۷ ۲۷- » » » ص ۲۱

بقیه در صفحه ۸۷۲

با عقل و منطق و مسایل فلسفی هماهنگ و سازگار سازند، نه اینکه عقل و منطق و علم و فلسفه را با مبادی دینی تطبیق داده باشند.

تالیفات ابوالهدیل ابن ندیم تالیفات ابوالهدیل را پنجاه کتاب شمرده است، که مهمترین آنها عبارت است از: کتاب طاعة لا یراد بها الله، کتاب علی السوفسطائیه، کتاب علی المجوس، کتاب علی الیهود، کتاب الوعد والوعید، کتاب الحجة، کتاب صفة الله بالعدل و تفسیر القبیح، کتاب الحجة علی الملحدين، کتاب علی النصاری، کتاب مسایل فی الحركات و غیرها، کتاب الرد علی القدریه و المجره، کتاب الرد اهل الادیان، کتاب الحركات، کتاب فی خلق الشیئی عن الشیئی، کتاب الجوهر و الاعراض، کتاب فی- الصوت ما هو و... ۶

- ۱- ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین، چاپ قاهره، ۱۳۶۹ هـ. ق.، ج ۱، ص ۲۱۷
- ۲- ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۳، قاهره، ۱۹۴۸ م.، ص ۳۹۶
- ۳- محمد بن عبدالکریم شهرستانی، ترجمه یملل و نحل، چاپ تهران، ۱۳۵۰ هـ.، ص ۳۹
- ۴- محمد ابوزهره، الشافعی و حیاتہ، چاپ قاهره، ۱۳۶۷ هـ. ق.، ص ۱۲۵
- ۵- عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، چاپ قاهره، ۱۳۶۷ هـ. ق.، ص ۷۶
- ۶- محمد بن اسحاق الندیم، ترجمه الفهرست، چاپ دوم تهران، ص ۹۶

بقیه از صفحه ۸۶۹ جمال الدین عبدالرزاق

- ۲۸- دیوان جمال الدین عبدالرزاق ص ۲۱۱ - کلام جامع = الموعظة والحكمة والشکوی و یکی از بلاغت آنست که شاعر شعر آراسته گرداند به حکمت و موعظه و شکایت روزگار و آنچه بوی ماند / ۱۳۰ و ۱۳۱ ترجمان البلاغه و مقایسه شود با ص ۸۱ حدائق السحر فی دقائق الشعر
- ۲۹- دیوان جمال الدین عبدالرزاق ص ۱۵۱ - ۳۰- دیوان جمال الدین عبدالرزاق
- ۳۱- ۳۲- ۳۳- ۳۴- ۳۵- دیوان سید حسن غزنوی (وفات بین سالهای ۵۵۵ و ۵۵۷)،
- چو ساخت دردل تنگم چنین مکان آتش نیافت جای مگر در همه جهان آتش (دیوان سید حسن ص ۱۰۰ تا ۱۰۳)
- ۳۶- دیوان رشیدالدین وطواط ص ۲۸۳ تا ۲۸۷ قصیده او به مطلع، زهی فروخته حسن تو درجهان آتش زده مرا غم تو در میان جان آتش
- ۳۷- دیوان جمال الدین عبدالرزاق ص ۵
- ۳۸- ۳۹- ۳۰۸